

او در نیامدند تا او به سرنج رسیده اردو زد پس  
گرویش را گرفتند و از بند نمودن راه خوراک چنان  
کار را بر او تنگ نمودند که با آنهمه لاف بهادری  
که در خانه میزد و درخواست دستوری بازگشت بشا  
و برادر فرستاد و چون پذیرفته شد آنرا بهترین مهربانی  
های ایزدی شمرده به دلی برگشت

چنانکه نگارش یافت راجه ابهی سینگ چون پیشرفت  
کارهای گجرات خود را در کشته شدن پیلاجی کیکوار دید  
چند تن را بر نگاشت تا کار او را ساختند و بروده را  
گرفت (۱۱۴۵ و ۱۷۳۲) مگر در آن سال فرزند و برادر  
او بفرانگه لشکر آراسته فراهم کردند گروه کوهستانیان  
بیل و کولی را نیز و شورانیده با خود کردند و نخت  
بروده را پس گرفتند (چنانکه تا هنوز در دست نژادشان

است) آنگاه ریختند به کجرات و سوانه های خاوریش  
را بچنگ آوردند

ابهی سینگ که در فرو خوابانیدن آشوب کوهستانیان  
که انگیخته مرآت و سرتاسر کشور را فرو گرفته بود هوشی  
در سر نداشت ناگهان شنید که مرآت خود را در رود  
جو دپور که زاد بوم و کشور پدری او بود رسانیده آنجا  
راتالان میکنند و ناگزیر شد که سرداریرا در کجرات  
بجای خود گذاشته برای نگهبانی مرز بوم خود روس  
به جو دپور نهاد

گماشته او نیز در برابر ترک تازیهای مرآت چنانکه باید باید  
توانست کرد و چون بدینگونه کشور کجرات و مالوه لکدکوپ  
سم اسبان مرآت بود باجی را و بدان اندازه برخواست  
از خود میزد که از آنجا از آنجا که از آنجا

شهنشوی و شوار میسنمود

شاید بزرگانِ دہلی راہِ پس نشاندن و گزیراندن  
مراتہ گان را در ترسانیدن اوشان جتند کہ صمصام <sup>الدوله</sup>  
(امیر الامرا) و اعتماد الدولہ قمر الدینجان باشکوه شاهانہ  
و سازوشکری شایان باہنگ جنگ مراتہ از تختگاه  
بیرون فرستند و بی آنکہ با دشمن روبرو شوند  
برگشتند

مراگان از شنیدن آنگونہ جنبشِ شکری بزرگانِ دہلی  
چشم شان بخیرہ سری سفیدترگشت و ہر روز پاسے  
پیشتر گزاشتہ جانی را میچاپیدند و ہمنوز آن سال  
بپایان نرسیدہ بود کہ پای کشتار و تاراجِ شان در آباد  
سانہر کہ در مشست فرنگی شاہجہان آباد بود باز شد  
محمد شاہ یادگار خان کشمیری را با فرمان (صوبہ)

داستان ترک تازان هند

گجرات و مالوه بمیانجی راجه جی سینگ نزو باجی راو فرستاد  
و چون از پاسخ می که آن ایلی بی بی شاه آورد دانست شد  
که آتش از سپه کش مرته بیش از آن بالا گرفته است که  
به آب پاشی آنایه بخشش فرو نشیند آهنگ جنگ نمودند

صمصام الدوله با چندین تن از راجگان نامور  
و توپ و توپخانه و شکرکیه شمارش میان سی و چهل هزار  
بود از مستحکمگاه برآمده به نزدیکی اکبر آباد فرود آمده شکرگاه

ساخت { ۱۱۴۹  
          ۱۱۵۱  
          ۱۶۳۷

اعتماد الدوله با همان گونه ساز و سامان سپاه و سرکردگان  
تورانی و هندوستانی که زیر فرمان خودش بودند بر  
سر راه جمیرارو زده آماده پذیرائی دشمن نشست  
محمدخان بنکش نیز بفرمان پادشاه از فرخ آباد که آباد کرد  
و نشیمن خودش بود با شکرکیه داشت برآمده نگران

فرارسیدن دشمن بود مگر از میان این سپهبدان و  
آن همه لشکرشان که در اردوی شان بودند یک تن هم  
نبود که برای جنگ رنگی بسزا بریزد که اگر دشمن بجان  
نگریزد باری بیش از آن ناستیزد و بدتر از همه هر یک  
از ایشان از بخروی آبروی خود را در روسیاهی دیگران  
میدید و میخواست که دیگران از مرآت شکست خورده  
خار و رسوا شوند تا خودش سرخرو برآید

صمصام الدوله در لشکرگاه خود نشسته میخواست آن کاه  
بزرگ را بزور خامه انجام دهد ازینروی راه نامه نگار  
باجی سینگ کشاده داشت جنگی مینوشت و چرند  
پاسخ مییافت

اعتماد الدوله در اردوی خود از بزرگان هند و توران  
انجمن با ساخته بچاره جونی سخنها میراند و پیوس همه

## داستان ترکنازان هند

این بود که گره این کار بجز از ناخن یاری آصفجاه  
کشاده نخواهد شد

پادشاه نیز همه بگوشش میرسید مگر همان گفتم صمصام<sup>الدوله</sup>  
را که یاری بستن از آصفجاه را درست نمیدانست می  
پسندیده از چاکران تخت که گرد او می بودند اگر مرد  
بخردی هم پیدا میشد چاره بجز خاموشی نداشت از آنرو  
که پادشاه خوب یا بد هر چه از هر کس می شنید همان  
را به صمصام الدوله می نگاشت

باری سرداران پادشاهی در گرداب همین گونه کشمکش  
و دودلی فرورفته بودند که از آنکس فیروزی برهان الملک  
و شکست مرآت اندکی آسوده شدند مگر صمصام الدوله  
آن سپید دلیر تهمتن را نیز از بدولی نگذاشت که  
کار فیروزی خود را انجام داده مرااتگان را از بندیر

کند بدینسان که مرا تکان در راجه بهداور را که از وابستگی  
 برهان الملک بود گرفته بودند و او از آن سردار یاری  
 جست برهان الملک باو نوشت که بیچروی تن بخاری  
 درمده و بر آوردن خواهش مرا را بدادن پول کردن  
 مننه که اینک بیاری تو خواهیم رسید پس بهمراهی داماد  
 خود ابوالمنصور خان صفدر جنگ لشکر آراسته و ساز  
 و سامان پیرایه را که همیشه آماده میداشت برداشت  
 از رود گنگ بگذشت و میخواست که از جنا هم تاشده  
 خود را بیاری راجه برساند مگر سپاه مرا برهبری لشکر  
 بندهیل کهند گزرگاه را گرفته بودند و از همین که او نتوانست  
 خود را زودتر برساند راجه از درازدستی های مرا  
 آسیب های بزرگ بر خورد  
 در آن میان برهان الملک شنید که مهران او بلکه میشدستی نمود

از آب جمن گزر کرده از آماوه تا موتی باغ اکبرآباد بهر جا  
رسیده آتش کشیده و با خاک همان نموده پس  
بچالاکى آهنگ او نمود و در هسنگامیکه او بويراسته  
سعدآباد و جالسر میردخت مانند فرک ناکهانی  
بر سر او فرود آمد خودش را زخمدار سه تن از هسنگامیان  
نامورش را گرفتار بسیاری از لشکریانش را دوچار  
شمشیر آبدار ساخته تا اعتماد پور که سه فرسنگ از  
آنجا دور بود و نباشش نمود

باز ماندگان مرته گریزان خود را آب جمن رسانیدند  
مگر چون گزرگاهی را که از آن تا شده بودند از سرایی  
گم کردند و ناگزیر هم بودند که آب بزنند و آنجا که چنان  
کردند پایاب نداشت بسیاری شان در گرداب نستی  
نابود شدند و طهر راو با چند تن از همراهیان خود را

بشکرگاه باجی راو که در نزدیکی گوالیار افتاده بود رسانید  
 برهان الملک تا دو سه روز پی در پی بدین  
 او بهیچانت و چون از رسیدن باو نومید شد بارو  
 خود برگشت

و برای تاختن بر باجی راو شکر خود را با ساز و سامان  
 شایسته آراسته نموده آماده کوج بود که از نزد مصمم  
 الدوله نامه ها و رسید و او را از رفتن بازداشت  
 چه مصمم الدوله چون از آن سرگزشت شنید برفش  
 نازش گران آمد و نینخواست آن کار که خود برای  
 انجام دادنش پامی پیش نهاده بود بدست دیگری بکوه  
 گردد بویژه همچنان کار سترگی که همه بزرگان کشور به  
 چاره سازی آن در مانده باشند پس بزودی نامه ها  
 نوشت و سوگندها یاد کرد که اینک من نیز آماده ام

## واستان ترکتاران هند

چندان بناید تا من هم بیایم و بهمدستی یکدیگر آن گروه  
 بدنها و سرکش را نیز رسانیم

چند روز بر آن گزشت و باجی راو چون از آبنگ  
 پیشتری برهان الملک که آگهی یافته بود نشانی نیافت  
 و پای تحت را نیز از لشکر تهنی میدانست بهتر از همه

آن دید که بدان سوی شتافت و یکایک به تعلق آباد  
 رسید و بخش از پیش یار گروه هندوان را آنروز

در آنجا جشن پرستی بود و بیشتر مسلمانان پای تحت  
 برای گردش آنجا انبوه شده بودند (گرد و کله توتیای  
 چشم گرگ)

باجی راو با دل خرم و نهاد شاد چنان دست بتاراج آن  
 انجمن بر کشاد که جامه بنم بر بوشن یکی از آنان بجا تنها  
 روز دیگر مسنابازار و آبادیهای بیرون ده

رایغا نموده همه را آتش رو و این آگهی که مرآت بیرون  
در واره دہلی بویرانی و یغماگری میپروند و لرزه در اندام تخت  
خسروی افکند

پس لشکر که در شهر بود بسرکردگی چندین تن از بزرگان  
بزرگان آہنگ آن گروه نموده بیرون شہر بہ آنها  
رسیدہ لشکر آراستند

مرآت بہمان دستوری کہ در جنگ شیوہ آنها بود با آن  
سپاہ پیش آمد یکدستہ سوار برابر آنها تا جایی کہ دور  
از تیررس بود در آمدہ خودی نمودہ بگونہ پراکنده شدند  
کہ لشکر دہلی را دلیر ساختہ دہلی خود کشیدند و آنها را  
بروند تا سر بزنگاہی کہ ہمہ سپاہ شان تیپ تیپ جا جا  
آمادہ کار بودند پس آن بیچارگان را در میان گرفتہ چنان  
زدند کہ ہر کہ ام شان زندہ برگشت اگر زخم دار نبود تخت

## داستان ترکماران هند

و برهنه بود

چون آگهی تباہ کاری مرآت در تعلق آباو و بیرون پاس  
 دہلی ہمدان روز بہر سوی گسترده شد سپید انیس  
 برای راندن آن دشمن بی باک رفتہ بودند آن را  
 شنیدہ و روم برای نگهبانی پادشاہ بسوی تختگاہ  
 شافتند

اعتماد الدولہ پسین ہانروز ہنگامی رسید کہ مرآت کار  
 شکر دہلی را ساختہ بود

باچی راو چون دید کہ او مردانہ ہنگامہ آرامی ناوروست  
 شکر خود را برداشت و پس نشست و چون شنید  
 کہ ہمہ سپہبدان در دو روز یکی پس دیگری فرآیند  
 و برہان الملک ہم در میان ایشان است تاب پایدار  
 در خود ندید و بی آنکہ جانی زیست نماید یکسر بسوی مالوہ

شمارت کرد در راه شهرچه‌های ریواری و پاتووی  
 را نیز تاراج کرده ویران نمود  
 برهان الملک از آن دلیری و بهادری که در گلشن  
 سرشته شده بود و آن ورزشی که در لشکر آرائی و  
 سپاه کشی داشت هنوز از اندیشه که پیش از آن  
 در باره تاختن بر مرآت نموده بود بیرون نیامده بود مگر  
 دیگران که در سرشت بگونه دیگر بودند با او هم‌راهی ننمودند  
 و به تنه رفتن خودش نیز تن در ندادند  
 اگر برهان الملک در آن روزها دارای جایگاه مصمم‌الده  
 بود با آن دلیری رسائی که داشت میتوان گفت که تا  
 هنگامیکه از درازدستی و سرکشی مرآت نشانی بجای  
 بود او از پانمی‌نشت چه او با آنهمه سرمایه که در دلاوری  
 و جنگجویی و لشکر آرائی اندوخته بود برهنه‌ی بخت زیور

داستان ترکتازان هند

دانش و خرد آراسته نیز بود و از همین رهگذر اگر از شما  
 رشک آتش دشمنی آصفجاه و دیگر بزرگان توراتی  
 را در نهاد خود هم میداشت باز چنان نبود که خودش  
 را سوخته و دودمان تیموری را خاکستر ناپییر گرداند چنانکه  
 چون همه درین یکدل شدند که نظام الملک را بیاری  
 خود به دلی خوانند باز مصاصم الدوله پیش از آنکه او برسد  
 برای آنکه آن کار بنام خودش انجام پذیرفته باشد  
 با مرآت به پیمان اینکه زیر فرمان شهنشاه و چاکران تخت  
 بمانند و با نظام الملک دوستی ننمایند گونه دلخواه آن  
 گروه آشتی نمود

محمد شاه فرجامه سنگینی با فرزام (آصفجاهی و وکیل مطلق)  
 به نظام الملک فرستاده او را برای یاورى به پیشگاه  
 تخت والا خواند و او به پیروی فرمان شاه فرزند دوم

خود میر احمد خان نظام الدوله را در دکن بجای  
خود گزارشته به دہلی درآمد

یکماه پس از آن فرماندهی اکبر آباد و مالوه را که بنام  
راجہ جی سینگ و باجی راو بود (برخی کجرات را بجای  
اکبر آباد نوشته اند) به غازی الدین خان فرزند آصفجاہ  
داده گوشمال مرآتہ را بہ آصفجاہ و گزارشتند

آصفجاہ از روی فرمان پادشاہ از دہلی برآمدہ بہ اکبر آباد فرود  
آمدہ آنجا از آب جمن گذشت و باز از پائین کاپی و پورہ  
بآب جمن زودہ بہ بندیل کہند درآمد و راجہ آنجا را بروا  
روی بہ مالوہ نہادہ بہ سرنج در رسید

بہد آنجا شنید کہ باجی راو کہ از دکن بہ پیشانی  
آمدہ با لشکر گرانی بشمار ہشتاد ہزار سوار نامی از نزدیک  
گذشت پس آن دو لشکر نزدیک بہوپال ہم رسیدند

واستان ترکتازان هند

آصفجاه پانین دیوار شهر جامی استوار سے  
برگزیده چشم براه یورش دشمن نشست و در جنگ  
پشیدستی نمود

نویسنده کان انگریز برآند که چون مرآتہ ہرگز در جنگ  
روبرو چنانکہ باید کاری از پیش نہرود اگر آصفجاه با  
آن توپخانہ کہ داشت بجنگ پامی پیش میگذاشت دشمن  
را ہم درمی شکست و مایہ آزا کہ چنان نکرد چیز ہائے  
نکاشتہ اند کہ بیشترش درست است

چون آصفجاه پیش از آن چندین بار با مرآتہ جنگہا آزمود  
بود و خودش نیز در کار جنگ مشیوہ ویرانی داشت  
شکر خود را پس از یکد و جنگ کہ میان سرہنگانشان  
دست داد بجائی گزاشت کہ پائیش بہ آبگیر بسید  
بزرگی پیوستہ بود و توپخانہ اش را بکوئہ بیاراست کہ

یورش بردشمنی را و کرچه در پامان توانائی و زبردستی  
 باشد و چار تباہی گرداند مگر باجی را و که بیش از دو برابر  
 لشکر آصفجاه بود شیوه جنگ آوری مرآت را از دست  
 نداد و بجز آنکه این بار نتوانست آبرابر روی لشکر آصفجا  
 به بند و از کارهای زیانمندی را هم بجا نگذاشت چنانکه هرگز  
 بجائی که تیررس لشکرگاه او بود نزدیک نشد هر چه آباد  
 و گردور او بود ویران نمود بر دستهای سپاهیکه از  
 اردوی او جدا میشوند یورش بر و راه و آمد خوراک  
 را باردویش از هر سوی بند نمود و چنان کار را بر او  
 تنگ ساخت که راه پیک و نامه میان او و لشکر  
 و نبال اش یکباره بسته شد

چون یکماه کار بدینسان گزشت و آصفجاه دید که خوراک  
 لشکرش اینک روی بنا بودی خواهد نهاد آهنگ گزشت

داستان ترکتازان هند

بسوی برین نمود و آن از حبشهای هوشیارانه او بود چه  
صمصام الدوله که بفرمان شاه بایستی از هر چیز باو کمک  
برساند جز آنکه چنان نکرد و بدن هم از شواری کار او  
شاد شد آنچه آن فرمانهای نیز از سوی پادشاه پهن و پرگنده  
ساخت که شنیدن شان آسایش بخش اندیشه باجی راو  
گروید و او را بخوبی آگهانید که از آن سوی کاری که مایه افزایش  
توانائی او باشد آشکار نخواهد شد و از سوی دکن نیز آنکه  
نومیدگشت چه با آنکه میدانت که فرزندش ناصر جنگ  
در فراهمی سپاه در اورنگ آباد و حیدرآباد بجان میکوشد  
باز بیم آن داشت که نهاد او به هسنگام نرسد پس  
شکر خود را برداشت و در پناه توپخانه و شتران  
زنبورک خانه روی به برین گذاشت و با آنکه بسیاری  
از بار و بینه خود را در در بهوپال و اسلام گره رها کرد

باز آنایه سنگین بار بود که بیش از روزی یکفرسنگ راه  
نتوانست پیمو (۹۰۶۳)

مراکمان بایمی که در جنگ داشتند و نباله و بازو و  
شکر آصفجاه را رها نمودند و پایان کوشش خود را  
برای چیرگی بکار بردند و دست شان بجائی بند شد و  
هر سری که برای بچنگ آوردن توپخانه پورشش بردند  
هم از سرزنش توپخانه سرشان بسنگ آمد

سرا انجام پس از بیست و چهار روز که چند فرودگاه  
بهمان گونه نوردیده شده بود گفتگوی آشتی در میان

آمد آصفجاه از دست خود نوشته داد که مالوه  
را با هر زمینی که میان نریده و رود چمیل است

از شهنشاه برای او بستاند و پایان کوشش خود  
را بجا آورد که پنجاه لک روپیه از پادشاه گرفته نزد

۱۱۵۰  
۹۰۶۲۶  
۱۷۳۸۹  
۲۰۶۱۱

## داستان ترکتازان ہند

او بفرستد

بدینگونه پیمان نامہ کہ آنرا درائی سرانی خوانند میان شان  
دادوستد شدہ از ہم جدا شدند

نویسندگان ہند ہمگی یکزبانند و راینگہ شنیدن آگہی  
آہنگِ نادرشاہ بسوی ہند آصفجاہ را بدانچہ کرد  
ناگزیر ساخت

انگریزان آن را باور نیکند و دستاویز شان نیست  
کہ در آن ہنگام کہ آصفجاہ با مرآتہ آشتی کرد نادرشاہ  
گرد قندہار نشستہ بود و از آمدن بہ ہندش سخن میویسنان  
نیامدہ بود و اگر ہم آمدہ بود بزرگان وہلی آسان از  
پس و پیش کارہای کشور بی پروا بودند کہ جنبش  
اورا بجز نمی شمرند مگر اینکہ دستاویز ایشان اتوا  
نیست زیرا کہ نادرشاہ کجاہش کیسال گرد قندہار

نشست و هم از آغازهای مجالش آن شهر راه پیک  
و پیام را با دلی کشود و هنگامیکه آن شهر را گرفته  
روی به کابل و غزنین نهاد یکدوماه پس از آن بود  
که آصفجاه با مرآت آشتی نمود و آشکار است که آگهی  
همه جنبشها نیکه در سوانه روی می نمود به آصفجاه رسید  
و او مانند دیگر بزرگان دلی کالیوه وی پروا و ناسخام  
اندیش نبود

تا ختن نادر شاه بهند و در آمدش به دلی  
چون نادر شاه که یکی از کشایندگان دروازه بهند و  
ربایندگان تحت دلی بود و استمالش در شکفت انگیزی  
کتر از سرگزشت پیچیک از پادشاهان نامدار نیست و  
از همین اگر سرگزشت زندگی او درین نامه یاد شود  
خروه گیری را گنجایش دست اندازی نخواهد بود پس

پس بهتر آنست که گزارش کارهایش بپایمردی  
خامه سپارش یابد و نیز چون نمایش کردار او در  
رسیدن پادشاهی و تاختن بهند بی افزایش آنچه بته  
آنست نیکو نینماید اگر از آن نیز چیزی بنگارش یابد  
میشاید آن خاموش شدن چراغ دودمان شاه صفی  
بود

بدینگونه که پس از آنکه فرزندان شاه صفی تایش از دویست  
سال در ایران کشور راندند و از زور شمشیر دودمان  
از آنان دامن پادشاهی آن کشور بهر سوی پهن شد  
شاه سلطان حسین که پادشاه نهم آنجا بود به تخت شهنشاهی  
برآمد (۱۱۰۶ و ۱۶۹۴) و روز بروز سستی بنیاد خسرو  
آشکار گردید تا آنکه یکباره سرنگون شد و مایه آن این بود  
که راهی که آن پادشاه پیشگرفت خزان بود که نیاگان

او پیمودند آنها در پیشبرد کارهای جهانداری روانی  
 کیش را دست افزار بزرگ اندیشه‌های خویش ساختند  
 و از همان رهبر دست سروری به بسی کشورهای دور  
 و نزدیک دراز کرده گردن دارائی برافراشتند و او  
 فرمانهای پادشاهی را پیرو فرگفت‌های کیش نموده پیر  
 پدراننش از آن روش والا در دولت سال بیت  
 آورده بودند همه را در راه پرورش اندیشه نکو سیده خود  
 در بیت سال از دست داد

نخستین کارش این بود که آخوندها را روی کار آورد  
 و لگام کشور را بدست بزرگ آن گروه که (علامه محمد باقر  
 مجلسی) نام داشت وگذاشت و از او خواہش نمود  
 که از روی آئین یوس کار گزاران کشور را رهبر  
 نماید و چاکران تخت را فرمود که فرگفت‌های او را در

## داستان ترکبازان هند

بندوبست کشور کار بند پس اندرون پرده سرا  
 را نشیمن ساخت و نماز پنجگانه هر روزه و روزه یکماه  
 هر ساله و هفتاد و نوبت شبانروزی زنان را سرمایه بازیافت  
 و چشیدن چاشنی مزه های هر دو جهان شناخت  
 چنین میدانم که آنچه نگار شایسته بس است  
 برای آنکه هوشیاران خردمند به رخ و بن مایه ویرانه  
 آتخانه پی برند چنانکه چندان بکشید که آشوبهای نخته از  
 گوشه و کنار کشور سر بلند نمودند و پادشاهان همسایه که  
 از سالهای دراز نگران بچنان روزی بودند بر آوردن  
 آرزوی دیرین خود آماده کار شدند و آشکار است که آن  
 کشور سخت گشته که زیر فرمان چندین هزار آخوند و راهب  
 باشد و چشم سودها و درآمد مزبانی آن بهزین فراهی  
 سامان آسایش و خوشگذرانی آن گروه داده شود

هرگز نمیتواند آنهمه آسیب‌هایی ناگهانی را که از همان  
رگه‌ها برای ویرانی آن سر از گریبانش درآورده‌اند  
از سر خود دور گرداند چه لایق‌بیمناک جهان آشوب‌کش  
اوباری که جلوش جز از کوهسار شکر باخونخوار بسته‌نگردد  
و مانند مار کراز در ایش افسون و افسانه آزاد باشد  
پیداست که خار و خاشاک پند و اندرز می‌که آنگونه  
کشور رانان بیابخی مردمان کیش پرست نماز خوان پیشش  
فرستند چه پایه و پایه خواهد داشت

اگر چه از بنیاد ستمی که در هر زمین افکنده و تخم  
بیدادی که در هر مرز بوم پراکنده شده بود نشانه‌های  
آنچه زاده در از دوستی است در هر جا نمودار گشته  
بود مگر آنکه در خود نمائی پیش آهنگ همه شد و سیر  
نیز روزگار پادشاهی آنگاه از دنباله همان بیابان